

آسیب شناسی گرایش های عرفانی

<?xml encoding="UTF-8">

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. و صلى الله على محمد وآله الطاهرين. اللهم نور ظاهري بطاعتك و باطنی بمحبتك و قلبی بمعرفتك و روحی باستقلال اتصال حضرتك يا ذاالجلال والاكرام.

به نام آنکه جان را فکرت آموخت
چراغ دل به نور جان بر افروخت

بایسته های شناخت عرفان اصیل

برای شناخت عرفان ناب شیعی به دو چیز نیازمندیم: یکی شناخت ویژگی های اصلی عرفان شیعی و دیگری شناخت آسیب هایی که در نظام های مختلف عرفانی قدیم و جدید وجود دارد و عرفان ناب شیعی چیزی است که مصون و منزّه از این آسیب ها است. در اینجا هر دو مطلب، مورد نظر بنده است، اما بیشتر بر روی آسیب ها تکیه می کنم و از این ره آورد، برخی ویژگی های عرفان اصیل شیعی نیز شناخته می شود. در این مرحله می کوشم قدری درباره آسیب ها و جریان های انحرافی – که به عنوان معنویت یا عرفان از قدیم وجود داشته و اکنون هم وجود دارد – بحث کنم تا کمکی باشد برای روشن تر شدن مفهوم درست معنویت اسلامی و شیعی. به عبارت دیگر، وقتی دانستیم عرفان شیعی چه صفات و ویژگی هایی را ندارد، خواهیم دانست که ویژگی های مقابل آن را دارد و با روشن شدن آسیب ها و صفات سلبی، ویژگی ها و صفات ایجابی عرفان شیعی معلوم می شود. این لغزش ها و انحرافات که اشاره می کنم و در مورد آنها بحث خواهم کرد، هم در بیرون از جهان اسلام اتفاق افتاده و هم در داخل حوزه فرهنگ اسلامی. یعنی هم عرفان هایی داریم که از اساس باطل و کاذب اند که آنها را باید شناسایی کنیم و هم سوءفهم ها و کج اندیشی ها و انحرافات در بین گروه هایی از مسلمین در این زمینه وجود دارد که باید با آنها آشنا شویم تا از ابتلا به آنها مصون بمانیم. با توجه به این که برخی از این جریان های عرفانی، خیلی جاذبه دارند و افراد زیادی را هم به سوی خود جذب کرده و می کنند، این بحث اهمیت خاصی دارد. شبیه این مطلب – یعنی عرفان های کاذب و انحرافی – در بحث دین شناسی و آسیب های آن نیز وجود دارد. شما وقتی می گوئید دین درست کدام است؟ شناخت صحیح از دین چیست؟ یک موقع ادیان باطل را می خواهید بشناسید، که از بنیاد باطلند و یک موقع دین حق داریم، ولی در داخل و درون دین حق ممکن است دچار خطاها و لغزش هایی در فهم درست از دین شده باشیم، که در اینجا احتیاج به آسیب شناسی و تصحیح داریم. منظور این است که شما ممکن است موقعی کتابی پیدا کنید که عنوان آن عرفان مسیحی یا عرفان بودایی یا عرفان هندی و مانند آنها باشد. در این صورت چون خیال شما راحت است که این عرفان به دین، فرهنگ و مکتب دیگری مربوط است، این توجه باعث می شود که تا حدودی از تأثیرپذیری از آن محفوظ بمانید، هرچند ممکن است همان نیز خیلی ها را جذب کند و بفریبد. ولی گاهی ممکن است کتابی را تحت عنوان عرفان اسلامی

یا عرفان شیعی بردارید که نفس این عنوان موجب می شود شما به آن کتاب اعتماد کنید. ولی باید توجه داشت که در اینجا هم تضمینی نیست که همه آن چیزهایی که در کتاب نوشته شده است یا همه آن چیزی که کسی در زمینه عرفان اسلامی تدریس می کند، درست و اسلامی خالص باشد و خیالمان راحت باشد که صحت آن تضمین شده است. این طور نیست، بلکه ما در هر بحثی مدام نیاز داریم به شناخت بهتر و کوشش برای به دست آوردن معیارهای تشخیص درست از نادرست و تفکر اجتهادی.

رویکرد ما در مورد لغزش هایی که در میان برخی عرفا و صوفیه رخ داده است، کاملاً علمی و بر طبق معیارهای منطقی و وحیانی است. نه باکسی نزاعی داریم و نه مانند گروه های تکفیری کسی را - که به ظاهر مسلمان است - تکفیر می کنیم، بلکه فقط در صدد نقادی علمی و تصحیح برداشت ها هستیم.

نکته دیگر این است که برخی با دیدن خطاها و لغزش هایی در بین مدعیان عرفان، نتیجه گرفته اند که هر عرفانی از اساس باطل است و بر این مبنا به نزاع با اصل عرفان برخاسته اند؛ درحالی که عرفان، عالی ترین موهبتی است که آدمی می تواند به آن نایل گردد. عرفان یعنی معرفت الله و قرب الی الله و عرفان، باطن و حقیقت دین است. اما کدام عرفان؟ عرفانی که از قرآن و سیره معصومین علیهم السلام سرچشمه گرفته باشد؛ پس نقد عرفان های موجود، به معنای نادرستی اصل عرفان نیست، هم چنانکه دفاع از اصل عرفان نیز به معنای تایید همه فرقه های عرفانی موجود نیست. از این جهت دو گروه با این بحث مخالفند: نخست کسانی که با اصل عرفان مخالفند و دوم کسانی که به صورتی از عرفان دل بسته و هیچ نقد و اصلاحی را بر نمی تابند. بنابراین، طرح بحث حاضر، هم مخالفان عرفان و هم طرفداران متعصب برخی فرق و نحل عرفانی را آشفته می کند.

انواع عرفان های کاذب یا ناقص

عرفان هایی که در دنیا مطرح هستند شکل های مختلفی داشته و از آسیب های مختلفی رنج می برند. من فهرست برخی از این آسیب ها را ذکر می کنم و به بعضی از آنها با تفصیل بیشتری می پردازم. البته اینها را نمی توان عرفان نامید؛ زیرا عرفان، یعنی معرفت الله؛ که این عرفان ها فاقد این ویژگی هستند، اما چون دیگران اینها را عرفان نامیده اند، ناچاریم این تعبیر را بکار گیریم، یعنی در واقع آنها عرفان نم یا عرفان کاذب و ناقص هستند که شایسته نام زیبای عرفان نیستند.

عرفان بدون خدا

نخستین چیزی که در هر عرفان و معنویتی باید از آن جستجو کرد، دیدگاه آن نحله عرفانی درباره خدا است. به اعتقاد ما گوهر عرفان، معرفت خدا و پرستش اوست. عرفانی که در آن خدا مطرح نباشد، کاذب و باطل است و یا تصویری که از خدا ارائه می دهد، درست نباشد، آن مکتب یا معرفت و عرفان از مشکلی بنیادین رنج می برد. مکتب های مدعی عرفان وجود دارند که در آنها از عرفان و معنویت سخن گفته می شود ولی خدا در آنها مطرح نیست

عرفان طبیعی - nature mysticism

یکی از عرفان های بدون خدا، عرفان طبیعی است. در عرفان طبیعی شخص به نوعی عرفان و معنویت قایل است، ولی در آن به جای خدا، به طبیعت، ابراز عشق و تعهد و دلبستگی می کند، یعنی آن غایت نهایی که به آن

دلبستگی پیدا کرده، طبیعت است. با طبیعت راز و نیاز می کند و نیایش و ستایشش متوجه طبیعت بوده و آن روحی که خود را متعلق به آن می داند و آن چیزی که می کوشد خودش را در آن فانی کند، طبیعت است در اینجا دقیقاً اصطلاحات عرفانی را به کار می برد و می خواهد احوال عرفانی پیدا کند، منتها آن احوال عرفانی او در ارتباط با طبیعت معنا می یابد. وی از اتحاد با طبیعت، بازگشت به طبیعت و وحدت با طبیعت سخن می گوید و خلاصه این که در افکار و تعلقات خاطر او، طبیعت جای خدا را می گیرد

این گرایش ممکن است در فرهنگ ما خیلی رایج نباشد، ولی در دنیای معاصر مخصوصاً در غرب مطرح است و امواجی از آن هم در جامعه ما دیده می شود، که گاهی در بعضی از رمان ها، شعرها و فیلم ها این گرایش را می توان دید.

برای بسیاری روشن شده است، که نیاز معنوی نیازی اصیل و حقیقی در انسان بوده و یک نیاز کاذب و قابل اغماض نیست. در سرشت انسان است و نیازی را که در سرشت آدمی باشد، نمی شود در همه مواقع سرکوب کرد و از بین برد. بر همین اساس، این نیاز باید پاسخ داده شود. حال یا شما پاسخ درست می دهید، یا پاسخ غلط. مهم این است که چون نیاز است، پاسخ می طلبد. اگر فرد به پاسخ درست دسترسی نداشته باشد، با پاسخ غلط، خود را قانع می کند؛ مانند تشنه ای که در بیابان است، اگر آب زلال و سالمی دید می آشامد؛ و اگر آب سالم نیافت، آب غیر بهداشتی را می نوشد. بالاخره باید این عطش پاسخ داده شود. بنابراین طبیعت گرا عرفان طبیعی با توجه کردن به طبیعت و وقف خود به طبیعت و پیوستن و پیوند دادن خود با طبیعت، کوشش می کند آن نیاز درونی اصیل خود نیاز معنوی را پاسخ دهد.

عرفان های همه خدایی - pantheisti

یک رشته و حوزه ای از عرفان ها هست که به آنها عرفان های وحدت گرا می گویند. این عرفان ها بین خدا و خلق، تفکیک نمی کنند، یعنی نمی گویند خدا خالق این عالم بوده و عالم مخلوق خداست، بلکه اعتقادشان این است که این عالم حقیقتی واحد است که آن حقیقت واحد، به یک اعتبار خدا و به اعتباری دیگر خلق است و آن دو یکی هستند و تمایز ندارند. گاهی به این عرفان، مونئیسم یگانه انگاری می گویند.

عرفان طبیعی به خدا اعتقاد نداشت و نمی گفت خدایی هست و آن هم طبیعت است. او یا می پنداشت خدایی نیست، یا اگر هم هست به آن کاری ندارد، اما عرفان پنتئیستی می گوید: خدا همان عالم است و این دو یکی هستند، هر چند در ظاهر به نظر می رسد که عالم غیر خداست، ولی شما اگر سلوکه عرفانی داشته باشید و تعمق کنید، می فهمید که همین عالم خداست برخی از عرفان های شرقی این گونه اند. این عرفان صورت های مختلف داشته و جاهای مختلف، در تمدن های مختلف، به شکل های مختلف بروز کرده است.

یک شکل معروف آن را پنتئیسم می گویند. پنتئیسم یعنی همه خدایی، یعنی همه چیز خداست و خدا هم همه چیز است و همه هم یکی است. همه چیز را یک حقیقتند، آن حقیقت هم خداست و آن همان عالم است. اگر با تاریخ فلسفه غرب آشنا باشید، می دانید که یکی از کسانی که این تفکر را داشته، اسپینوزا فیلسوف هلندی یهودی بود. پس این جریان هم به صورت سنت و دین عام وجود دارد و هم به شکل یک گرایش عرفانی یا فلسفی شخصی.

بعضی از تفسیرهایی که از مفهوم وحدت وجود می شود، چنین چیزی است. در این تفکر تمایزی بین خدا و خلق وجود ندارد. به این دلیل هم وقتی برخی غربی ها در تصوف مطالعه کرده اند، بعضی از متصوفه ما را جزو

پننتیستها قرار داده اند. درست است که آنها در دآوری های خود نسبت به متصوفه بعضی وقت ها درست دآوری نکرده اند، ولی دآوری های آنها در مورد بعضی از افراد متصوفه خیلی دور از حقیقت نیست. شما ممکن است به شکل هایی از وحدت در این عالم قایل باشید، همه عرفا حتی عرفای راستین نیز به شکلی از وحدت قایلند، اما گاهی این اعتقاد به وحدت، تمایز خالق و مخلوق را انکار می کند که این، با اعتقاد صحیح اسلامی ناسازگار است و گاهی در عین اعتقاد به نوعی وحدت، به این تمایز توجه دارد و می گوید ما خالق داریم و مخلوق داریم، خدا داریم و عالم داریم. پس این تمایز وجود دارد، ولی در عین این تمایز، حقیقت واحد است و وحدتی این دو را می پوشاند. مادامی که شما به این تمایز قایلید قول به وحدت اشکالی ندارد و با توحید ناسازگار نیست.

ملاصدرا می گوید وجود اصالت دارد، خداوند وجود است و ما نیز وجودیم، منتها بین آنها مرزی است. یعنی خدا وجود مطلق است و ما وجود محدودیم، او باقی است و ما فانی هستیم، او غنی مطلق است و ما فقیر مطلق هستیم. یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله واللّٰه هو الغنى الحمید، فاطر/15. در عین حال هم خدا و هم خلق، تحت پوشش وحدت وجود قرار می گیرند، یعنی عالم سر تا پایش یک حقیقت بوده و آن هم وجود است. این اعتقاد به وحدت، پننتیسم نیست؛ چون مرز بین خالق و مخلوق را باور دارد و مادامی که این اعتقاد محفوظ است اعتقاد به وحدت ایرادی ندارد.

پس هر جا کلمه وحدت وجود را دیدیم، نباید فکر کنیم که آن همان وحدت وجود مذموم است. کما این که برخی این گونه فکر کردند و خیلی از اولیای خدا را با این تصور تکفیر کردند. شما می توانید به نوعی قایل به تمایز خدا و خلق باشید و درعین حال سخن از وحدت بگویید. این سخن در مورد عرفای بیرون از اسلام هم صادق است. حتی ممکن است مراد کسانی مثل اسپینوزا نیز همین باشد.

عرفان بدون توحید

عرفان خداگرا که با عنوان «theisti mystiism» از آن یاد می شود، می تواند درست تفسیر شود یا نادرست. از این رو در هر عرفان خداگرا نیز خیالمان راحت نیست که آیا اعتقاد ما درست است یا نه؛ زیرا تصویری که از خدا داریم خیلی مهم است. مثلاً مسیحیت که عرفانش عرفان خداگرا تئستیک است؛ عرفانی الهی است، ولی تصویری که از خدا دارد، تصویری تثلیثی است. بنابراین در عرفان مسیحی قدم های بزرگی به سوی حقیقت برداشته شده است ولی قدم های زیاد دیگری باید برداشته شود؛ زیرا تثلیث، مصون از نوعی شرکنیست و قل هو الله احد، می خواهد تثلیث را نفی کند. پس فقط اعتقاد به خدا کافی نیست؛ مهم این است که شما در مورد خدا چه تصویری دارید. اگر به خدایی قایل باشید که هم خداست و هم می تواند تجسد مادی پیدا کند و به صلیب کشیده شود، این شرک آمیز خواهد بود.

اگر ما به خدای واحدی که قرآن کریم می گوید، اعتقاد داشته باشیم، باز در علم کلام در باب توحید بحث هایی داریم و اقسام توحید را طرح می کنیم: توحید ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی که همه آنها در این جا مهم است. شما در بین متکلمین مسلمان کسانی را پیدا می کنید که در بحث صفات خدا دچار مشکل شده و نتوانسته اند صفات خدا را حل کنند. آیا خدایی که ما به او اعتقاد داریم عالم است یا نه، قادر است یا نه، اگر هست، این صفات چگونه با وحدت خدا می سازد. خدا نه تنها واحد است، احد هم است، بسیط است، اجزاء ندارد. مهم این است که شما چگونه این همه اوصاف را به خدا نسبت می دهید. برخی به دلیل این که نمی توانستند این

مسایل را حل کنند، به دلیل دور بودن از تعالیم امامان علیهم السلام، مشکلات زیادی پیدا کردند. این همه نزاع بین معتزله و اشاعره در بحث صفات، از همین جاست. یک عده قایل به قدمای سبعه شدند. یعنی هر صفتی مانند ذات خدا از ازل بوده و قائم به ذات حق بوده اند و هفت قدیم داریم. عده ای گفتند اگر این طور باشد تعدد در واجب الوجود لازم می آید، و از این رو صفات را انکار کردند قول به قیام حلولی صفات از سوی یک گروه و قول به نیابت ذات از صفات از سوی گروهی دیگر.

خوب، شما در کلام شیعی می بینید که به برکت آموزه های امامان، متکلمین شیعی این مشکل را حل کردند، که وحدت ذات با کثرت صفات ناسازگاری ندارد. همه این صفات به وجود واحد موجودند توحید صفاتی. صفات هم عین همدند و هم عین ذاتند، یعنی مثلاً صفت علم درست است که مفهومش غیر از مفهوم قدرت است و مفهوم قدرت غیر از مفهوم حیات است، اما در وجود خارجی، علم و حیات و قدرت خدا چیزهای مختلف نیستند. همان حقیقت واحد است که همه این صفات را دارد. خود این صفات هم با ذات خدا مختلف نیستند. یعنی این جور نیست که در مورد خدا یک ذاتی باشد و صفاتی مانند علم، غیر از ذات و زائد بر ذات باشند، بلکه همان ذات واحد بسیط از جمیع جهات، هم قدرت است و هم علم است.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

وز هر چه خوانده ایم و شنیدیم و گفته ایم

مجلس تمام گشت به آخر رسید عمر

ما هم چنان در اول وصف تو مانده ایم

ممکن است در توحید عبادی عرفان دچار مشکل شویم. یعنی بحث های کلامی را حل کرده باشیم، ولی در مقام پرستش خدا، در مقام سیر و سلوک دلبستگی و وقف وجود خود، دچار شرکشویم و در دل ما کسی دیگر به جای خدا بنشیند. هم اکنون فرقه هایی از صوفیه هستند که در آنها پیر، مرشد یا قطب، چنان جایگاهی را اشغال می کند که خدا کنار می رود، به گونه ای که او به جای خدا واجب الطاعه می شود و گفته های قطب، فوق شریعت به حساب می آید و معتقدند: در مقام ذکر باید تصویر و تمثال شیخ قطب را در ذهن داشته باشی و آن مراقبه با توجه به آن صورت باشد.

اگر کمی به کارکرد این عرفان ها دقت کنیم، معلوم می شود که چقدر سوءاستفاده ها و مشکلات و مفاسدی از این جور جریانات پیش آمده و پیش می آید. اینها نشان می دهد که ما، هم برای تصحیح فکر خود و هم برای تصحیح فکر دیگران، نیازمند به تفکر، تحلیل و مطالعه هستیم؛ چرا که عنوان زیبا و مقدس عرفان گاهی دامی برای شکارافراد ساده لوح می شود.

عرفان اسلامی و شیعی، عرفانی است که خدا در آن محور است. خدا نه فقط محور این عالم است، بلکه محور توجه، پرستش و اطاعت هم است و اصالتاً فقط خدا واجب الطاعه است. اگر اطاعت از پیغمبر هم واجب است، ریشه اش دستور الهی است. هر مبلغی که مردم را به خدا دعوت کند موحد است، اما کسی که مردم را به خودش دعوت کند فرعون است. با این اوصاف ماهیت دعوت پیامبر و ائمه علیهم السلام روشن می شود؛ چرا که پیامبر و امام می گوید. حرف مرا گوش کنید و خدا را بپرستید.

خوب اینجا می بینید که چقدر سوء برداشت از هر دو طرف هست. یک عده چون به بحث توحید توجه فراوانی کرده اند و فقط خدا را واجب الطاعه دانسته اند، نسبت به پیامبر پیام آور وحی و امام و اولیای خدا که از طرف

خدا حرف می زنند بی توجه شده اند و حتی یکی از اشکالاتی که به شیعه می کنند این است شیعه که ائمه را اینقدر احترام می گذارد، محبت می ورزد و اطاعت آنها را لازم می داند، شرکاست. در حالی که آنها توجه نکرده اند که اسلام می گوید: باید به نقش وساطت، آنها را نگاه کنید؛ چون ما که خود ارتباط و حیانی مستقیم با خدا نداریم که تکالیفمان را اخذ کنیم، پس پیامبر یا امام این کار ارتباطی و وساطتی را انجام می دهد، پس وجود آنها ضروری بوده و ارتباط ما با آنها نیز ضروری است. اطاعت از آنها اطاعت از خدا و محبت به آنها محبت به خداوند است.

گاهی هم ممکن است که چنان در ولایت غرق شویم که توحید را فراموش کنیم. گاهی دیدگاه عامیانه پیدا می کنیم و امام یا ولی خدا را مخاطب غایی خود قرار می دهیم، و نقش وساطت آنها را فراموش کنیم که این نیز ضعف در معرفت است، زیرا بالاترین افتخار انبیا و اولیا این است که عبد خدا هستند. هم چنین ممکن است عرفانی، بدون خدا و بدون توحید نباشد، ولی در عین حال خدا در محور قرار نداشته باشد و چیزهای دیگری در محور قرار گیرند. همه اینها عرفان های غیر خدا محورند و این بزرگترین لغزش در یک جریان عرفانی است. پس در ارزیابی درستی یا نادرستی یک نحله و جریان معرفتی باید ندای توحیدی قرآن را شنید که می فرماید: قل انی نهیت ان اعبدا الذین تدعون من دون الله لما جائی البینات من ربی و امرت ان اسلم لرب العالمین، غافر/66.

عرفان بدون دین deism

اینها گرایش هایی هستند که در آنها اعتقاد به خدا حتی خدای واحد هست و حتی ممکن است خدا محور گرایش در آن عرفان ها باشد علی الادع، ولی پایبندی به دین، وحی، و کتاب آسمانی در اینها نیست. اینها را می توان عرفان های دئیستی نامید که اینها در واقع منکر نبوت هستند و عقل خود را در تشخیص مصالح و مفساد کافی می دانند.

برای توضیح بیشتر می گویم که دئیست کسی است که به خدا اعتقاد دارد، ولی معتقد است که وقتی خداوند این عالم را آفرید کارش تمام شده و کاری به این عالم ندارد و سرنوشت تکوینی و تشریعی عالم را قوانین طبیعت تعیین می کند. یکی از دئیست های معروف ولتر Voltaire است و می توان نظریه تفویض معتزلی را نیز نوعی دئیسم در تکوین محسوب کرد.

این تفکر در غرب خیلی رایج است و یکی از زمینه هایی که باعث پیدایش این تفکر شده، ادیان تحریف شده و انحرافی است. به عنوان مثال وقتی طرفداران عرفان بدون دین دئیسه ه به ادیانی مثل مسیحیت، یهود و ... سر می زنند، می بینند تعالیم آنها منطقی نیست و حتی برخی از آنها خلاف عقل است، نتیجه می گیرند که پس خدا این حرف ها را نزده است. ولی چون به خدا اعتقاد دارند و از طرفی می گویند این سخنان نمی تواند سخن خدا باشد و خودمان بهتر می فهمیم، وقتی عقل خود را کنار چنین دینی می گذاریم و می بینیم که عقل بهتر از دین، واقعیات را در کمی کند، دلیلی ندارد از انجیل تبعیت کنیم و آن را کنار می گذاریم. این تفکر مصادیقی داشته و

دارد، به عنوان مثال شما فیلسوف و عارفی به نام افلوطین Plotinus دارید که در زمانی زندگی می کرد که مسیحیت رواج داشت. او باور دینی داشته، اما مسیحی نبود. خدا را باور داشته و سیر و سلوکه عرفانی کرده، ولی به شریعت و دینی وابسته نبود. البته دئیست ها عقاید یکسانی ندارند، به گونه ای که امروزه بسیاری از متفکران غربی مسیحیت را نمی پذیرند، ولی به خدا اعتقاد دارند، اما عدم پای بندی به دین مشترکند معنویت و عرفان

شیعی چنین عرفانی را نمی پذیرد و در نگاه قرآنی، خدا همه کاره این عالم است: الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین العراف54.

عرفان دینی نادرست

عرفان هایی نیز هست که به دینی معتقدند و پیامبری هم دارند، اما یا آن دین از اساس باطل و جعلی بوده و یا دچار تحریف، انحراف و یا نسخ شده است که این نوع عرفان ها نیز معتبر نیستند.

عرفان بدون معاد

از ارکان دینداری و عرفان اصیل، اعتقاد به معاد بوده و دین و عرفان، بدون معاد بی معناست، افسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون، المؤمنون115، اما شکل های مختلفی از عرفان نماهای بدون اعتقاد به معاد هم یافت می شود و مکتب هایی که قایل به تناسخ هستند و معتقدند که روح پس از مرگ وارد بدن موجود دیگری می شود، از این دسته اند. به پندار آنها، خود حیات این جهانی تکرار می شود و در چرخه های مختلفی که در تاریخ پیش می آید سیر می کند. متأسفانه یکی از فرقه های منحرف مدعی تصوف اسلامی در زمان ما نیز چنین چیزی عرفان بدون معاد را ترویج می کند. این عقیده برگرفته از برخی ادیان شرقی مثل هندوئیسم است.

عرفان بدون ولایت

برخی گرایش های عرفانی در میان مسلمانان، همه عناصر مثبت یاد شده را واجد هستند، ولی عرفان آنها، عرفان بدون ولایت معصوم است در حالی که یکی از عناصر کلیدی عرفان شیعی، ولایت است و ولی لازم الاطاعه مطلق، حضرات معصومین علیهم السلام هستند. بسیاری از فرقه های صوفیه، هم در شناخت مفهوم ولایت و هم در تعیین مصداق آن دچار خطا شده اند. عرفان بدون ولایت ولی معصوم هم ناقص بوده و موجب انواع انحرافات و کج اندیشی های دیگر شده است.

عرفان بدون شریعت و فقه

وقتی به برخی فرقه های صوفیه نگاه می کنیم، می بینیم که اعتقاد به خدا، توحید، نبوت و معاد در میان آنها هست، اما برخی از اجزا و عناصر دین در آن نادیده گرفته شده یا مغفول واقع شده و یا تصور نادرستی از عناصر و اجزاء دین وجود دارد که آنها باید تصحیح شود. گرایش هایی بوده که تمایل به عرفان بدون شریعت و فقه داشتند. در اینها شخص، متدین به دین اسلام هست، ولی یا به احکام شرع ملتزم نیست و یا می گوید، این احکام برای مردم عوام است، برای خواص نیست. این عرفان نیز خطا و انحراف مسلم بوده و نوعی آسیب است که باید تصحیح شود.

عرفان بدون عقل

عرفانی است که یکی از تعالیم آن عدم اعتبار و حجیت عقل است. این گرایش های عرفانی می پندارند بین عرفان و عقل ناسازگاری وجود دارد، در حالی که عرفای راستین گفته اند، عرفان فوق عقل است، نه این که ضد عقل

باشد عرفای راستین و متشرع ارزش عقل را انکار نکرده اند، بلکه به محدودیت آن توجه داده اند. غرض آنها این است که برتر از عقل راه دیگری هست که شهود و کشف بی واسطه حقایق است که از راه تهذیب نفس و عشق به خدا حاصل می شود، نه این که عقل، باطل و بی اعتبار باشد. عقل نه تنها معتبر است بلکه بسیار اهمیت دارد و بدون عقل نمی توان در وادی معرفت، گام برداشت. اما برخی ها توهم کرده اند که عقل از اساس باطل و مزاحم است و باید آن را نادیده گرفت، ولی این، توهمی بیش نیست و خلاف تعالیم قرآنی و روایی ماست که به عقل جایگاه رفیعی می دهند.

در ادبیات ما بسیار آمده که راه عرفان، راه عشق است و راه عشق، از عقل جداست و ما باید یکی از آنها را انتخاب کنیم. حقیقتی در اینجا وجود دارد، چون آنچه عرفای راستین گفته اند، این است که ما عقل داریم و عقل ما حقایق را در کمی کند، اما کافی ادراک عقل نیست و برای نجات و رستگاری نهایی تنها به عقل، نمی توان اکتفا کرد. عقل مرکبی است که تا جایی ما را جلو می برد و بعد از آن دیگر کارایی ندارد. گفته اند عقل یکی از ابزارهای معرفتی ماست، اما همه چیز عالم را نمی توان با این ابزار شناخت. اگر بخواهیم به افق های دیگری برویم، به ابزار معرفتی دیگری نیاز داریم که از راه تهذیب نفس و توجه به خداوند بوجود آمده باشد و آن عرفان است. اما عده ای به غلط پنداشته اند که معنی این حرف آن است که در ساحت های معرفتی، عقل بی اعتبار است و باید آن را کنار بگذاریم، ولی حق این است که اگر عقل را از عرفان جدا کنیم، آن عرفان نیز بی اعتبار می شود. آری، عرفان شیعی عقل را کافی نمی داند، اما آن را لازم و ضروری می شمارد و در کنار آن وحی را لازم می داند، زیرا اگر عقل کافی بود، خدا وحی را نمی فرستاد.

یک ویژگی برجسته عرفان شیعی

سه عنصر عقل، تهذیب نفس و وحی از ویژگی های عرفان ناب شیعی است که ملاصدرا از این سه عنصر به عرفان، برهان و قرآن تعبیر کرده است و ما به هر سه عنصر، به صورت هماهنگ نیاز داریم؛ زیرا توجه به قرآن بدون برهان وحی بدون عقل به تفکر ظاهریه و مجسمه می رسد و وحی بدون عقل نیز همان است که وهابیت می گوید، عقل بدون وحی نیز کافی نیست. بزرگ ترین فلاسفه مثل ارسطو و افلاطون که قدرت عقلی فراوانی داشتند، دارای خطاهای عقلی هستند. مثلاً ارسطو می گوید، انسان ها دو دسته اند: یک دسته آزاد آفریده شده اند و یک دسته برده. آنها که آزادند یونانی هستند و برده ها همه غیر یونانی می باشند و لشکرکشی های که اسکندر به سایر نقاط جهان کرد به همین دلیل بود و متأثر از افکار ارسطو بود؛ چرا که ارسطو معلم خصوصی او بود.

عرفان بدون عقل و وحی هم انسان را به گمراهی می کشد که در بسیاری از عرفان نماها عقل غایب است. تعقل بدون تهذیب هم کافی نیست؛ در حدیث آمده است اگر کسی چهل روز قلب خود را خالص کند، حکمت های الهی از قلبش به زبانش جاری می شود. بنابراین عقل، عرفان و وحی باید با هم باشند تا به رستگاری منتهی شوند.

اینجا ممکن است اشکالی به ذهن انسان خطور کند که آیا معنای این سخن در کنار هم بدون عقل، وحی و تهذیب نفس آن است که دین یا وحی ناقص است و در کنار آن ما به چیز دیگری بنام عقل نیاز داریم؟ جواب آن، این است که خود دین می گوید باید تعقل کنید. به گونه ای که دین می گوید، کسانی که تعقل نمی کنند از هر جنبه ای در روی زمین بدترند. ان شرالدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون، النفال22. پس شما اگر به دین

پایبند باشید، خود دین شما را ملزم به بکارگیری عقل می کند. پس هر جا دیدید این سه عنصر با هم سازگارند و عقل شما چیزی را می گوید که از متن وحیانی می فهمید و دین چیزی را می گوید که در عرفان مطرح است، نشان دهنده این است که شما با سخن صحیح و حقیقتی مواجه هستید. اما اگر این سه با هم ناسازگار باشند خطایی در آنجا مطرح هست بزرگ ترین چالش فکری ما این است که از این سه عنصر بنیادین هدایت، بدرستی استفاده نمی کنیم تا به فهم درست تری از واقع برسیم.

عرفان بدون زندگی

گرایش هایی در بین برخی مدعیان عرفان هست. که عرفان را ناسازگار با زندگی می دانند. آنها عرفان انزوا، عرفان فردی محض، عرفان ترکمطلق دنیا و زندگی ریاضت کشانه را ترویج می کنند. این گرایش به نوعی بی توجهی به مسئولیت های فردی و اجتماعی شخص می انجامد و چنین کسی از کار و کوشش مولد و سودمند دست بر می دارد و به عنصری بی خاصیت و حتی سرشار جامعه تبدیل می شود. این نیز یک انحراف و عدول از عرفان اصیل اسلامی است.

عرفان بدون اخلاق

در این گرایش شخص در تنهایی خود به خیال خود با خدای خود ارتباطی دارد، ولی از سوی به رابطه اش با انسان های دیگر بی توجه است. گویی در این عالم فقط او و خدا هست. البته تصویری هم که چنین عرفانی از خدا دارد، تصور نادرستی است. بنابراین شخص با انسان ها عبوس و بی مهر و تند خوست، اما در عرفان اصیل اسلامی بر اخلاق اجتماعی و خوش رفتاری با دیگر انسان ها و خدمت به آنها و احسان و ایثار تأکید شده است.

عرفان بدون سیاست

برخی ها عرفان را با زندگی اجتماعی و دخالت در سیاست ناسازگار می دانند که این نیز خطاست و سیره پیامبر صلی الله علیه وآله و معصومین علیهم السلام خلاف آن است. پیروی از این سیره بود که موجب شد، امام خمینی قدس سره که خود از عارفان بالله و راستین بود، رهبری بزرگ ترین انقلاب را در قرن بیستم به عهده بگیرد و منشأ مهمترین تحولات سیاسی معاصر گردد. او در عمل نشان داد که نه تنها عرفان ناسازگار با سیاست درست نیست، بلکه سیاست واقعی باید در سایه عرفان باشد.

در پایان باید متذکر شوم که فهرست آسیب ها و لغزش ها، منحصر به این موارد نیست و آنچه گفتم مهمترین خطاها در این زمینه بود. خلاصه سخن این است که در این بازار، متاع معیوب و فاسد، فراوان تر از متاع اصیل و ناب به دست می آید. سخن درباره شاخصه های عرفان شیعی بسیار است، ولی به جهت رعایت اختصار، به همین مقدار بسنده می شود. برای شناخت بیشتر از عرفان ناب شیعی باید به تفاسیر قرآن کریم و ادعیه مأثوره از حضرات معصومین علیهم السلام به ویژه دعاهای صحیفه سجادیه، دعای کمیل و ابوحمزه ثمالی و مناجات شعبانیه و دعای سید الشهداء علیه السلام در عرّفه مراجعه و در آنها تأمل نمود. عرفان علوی که همان عرفان ناب شیعی است، چیزی متفاوت با همه عرفان های دیگر است که آنها را می شناسیم. به عنوان مثال زبانی که مولای متقیان در دعای کمیل بکار می گیرد زبانی دیگر است و مضامین و حالاتی که در آن دعا دیده می شود از سنخی دیگر است، این دعا خودش بیانگر عرفان علوی عرفان ناب شیعی است.

گوهر جام جم از کان جهان دگر است
تو تمنا ز گل کوزه گران میداری؟